

تاریخ‌زدایی اسرائیل از جنگی که علیه غزه در پیش گرفته

تاریخیت‌زدایی از آنچه در جریان است، به اسرائیل کمک می‌کند که سیاست‌های نسل‌کشانه در غزه را دنبال کند

نوشته‌ی ایلان پایه^۱

سید سجاده‌اشمی نژاد

در ۲۴ اکتبر، بیانیه‌ای از دبیرکل سازمان ملل، آنتونیو گوترش، موجب واکنشی تند و تیز از جانب اسرائیل شد. بالاترین مقام سازمان ملل، وقتی که داشت شورای امنیت را مخاطب قرار می‌داد، اظهار کرد که، ضمن آنکه به شدیدترین وجه ممکن کشتار مرتکب شده توسط حماس در ۷ اکتبر را محکوم می‌کند، می‌خواهد به جهان یادآوری کند که این اتفاق در خلأ رخ نداده. او توضیح داد که در نحوه‌ی مواجهه‌ی ما با تراژدی‌ای که در آن روز رخ نمود، نمی‌توان پیوند ۵۶ سال اشغال با آن وقایع را گسیخت.

دولت اسرائیل، به سرعت این بیانیه را محکوم کرد. مقامات اسرائیلی خواهان استعفای گوترش شدند و ادعا کردند که او از حماس حمایت می‌کند و کشتاری که حماس مرتکب شده را توجیه می‌نماید. رسانه‌های اسرائیلی نیز با این موج همراه شدند و فی‌المثل تأکید کردند که دبیرکل سازمان ملل «درجه‌ای حیرت‌آور از ورشکستگی اخلاقی را به نمایش گذاشته است».

این واکنش نشانگر این است که اکنون چه بسا قسمی از متهم کردن به سامی‌ستیزی^۱ نیز به دنبال بیاید. تا پیش از ۷ اکتبر، اسرائیل کوشیده بود تا تعریف سامی‌ستیزی را به‌گونه‌ای وسعت ببخشد که نقد دولت اسرائیل و زیر سؤال بردن بنیان اخلاقی صهیونیسم هم شامل آن شود. اکنون، اشاره به بستر و تاریخ آنچه در حال رخ دادن است نیز می‌تواند اتهام سامی‌ستیزی را [علیه گوینده] فعال کند.

تاریخیت‌زدایی از این رخدادها، به اسرائیل و دولت‌های غربی کمک می‌کند که سیاست‌هایی را دنبال کنند که در گذشته، بنا به ملاحظات اخلاقی، تاکتیکی یا راهبردی‌شان از آن اجتناب می‌کردند.

بدین ترتیب، اسرائیل از حمله‌ی ۷ اکتبر همچون بهانه‌ای برای دنبال کردن سیاست‌های نسل‌کشانه در غزه استفاده می‌کند. این حمله، بهانه‌ای برای ایالات متحده هم هست تا بکوشد حضورش در خاورمیانه را مجدداً تثبیت کند. و نیز بهانه‌ای است برای برخی کشورهای اروپایی تا به نام یک «جنگ علیه تروریسم» تازه، آزادی‌های دموکراتیک را نقض و محدود کنند.

اما چندین بستر تاریخی درباره‌ی وقایع کنونی اسرائیل-فلسطین هست که نمی‌توان نادیده‌شان گرفت. بستر تاریخی وسیع‌تر، باز می‌گردد به اواسط قرن نوزدهم، که مسیحیت انجیلی در غرب ایده‌ی «بازگشت یهودیان» را به یک ضرورت پایان‌هزاره‌ای تبدیل کرد و هوادار تأسیس یک دولت یهودی در فلسطین، به عنوان یکی از گام‌های منتهی به زنده شدن مردگان، بازگشت مسیح و پایان تاریخ گشت.

با نزدیک شدن به پایان قرن نوزدهم، و در سال‌های منتهی به جنگ جهانی اول، الهیات به دستور کار سیاسی بدل شد.

اول، به این دلیل که این ایده با منافع بریتانیا برای برچیدن امپراتوری عثمانی و تعبیه‌ی بخش‌هایی از آن در امپراتوری بریتانیا، همخوان بود. دوم، این ایده به گوش آریستوکراسی بریتانیا، چه یهودی و چه مسیحی، خوشایند بود؛ آن‌ها مسحور ایده‌ی صهیونیسم به عنوان علاج

^۱ تاریخ‌نگار یهودی اسرائیلی، و مدیر مرکز اروپایی مطالعات فلسطین در دانشگاه اکزتر در انگلستان؛ و نویسنده‌ی اثر مهم «پاک‌سازی قومی فلسطین»

قطعی مشکل سامی‌ستیزی در اروپای مرکزی و شرقی شده بودند؛ مشکلی که موجی از مهاجرت نامقبول یهودیان به بریتانیا را حاصل کرده بود.

در هم آمیزی این دو منفعت، دولت بریتانیا را شتابان به سوی صدور اعلامیه‌ی مشهور - یا بدنام - بالفور در سال ۱۹۱۷ برد.

متفکران و کنشگران یهودی که یهودیت را مثابه‌ی ناسیونالیسم بازتعریف کردند، امیدوار بودند که این تعریف بتواند از جماعت‌های یهودی در برابر خطر وجودی‌ای که ایشان را در اروپا تهدید می‌کرد، حفاظت کند؛ و این‌چنین به فلسطین، به عنوان فضای مطلوب برای «تولد دوباره‌ی ملت یهود»، روی آوردند.

در این فرایند، پروژه‌ی فرهنگی و فکری صهیونیسم به یک پروژه‌ی استعمار سکونت‌گزین دگرپرسی یافت - که هدف آن یهودی‌سازی فلسطین تاریخی بود؛ و این واقعیت که بر این سرزمین، جمعیتی بومی ساکن‌اند را نادیده می‌گرفت.

از دیگر سو، جامعه‌ی فلسطین، که در آن زمان عمدتاً جامعه‌ای شبانی و در گام‌های اولیه‌ی مدرنیزاسیون و برساختن یک هویت ملی بود، جنبش ضداستعماری خود را برساخت. اولین اقدام چشمگیر این جنبش در برابر پروژه‌ی استعمار صهیونیستی، با قیام البراق در سال ۱۹۲۹ سربرآورد، و از آن زمان تاکنون، این جنبش آرام نگرفته است.

یک بستر تاریخی دیگر مربوط به بحران کنونی، پاکسازی قومی فلسطین در سال ۱۹۴۸ است که مشتمل بر اخراج اجباری فلسطینیان از روستاهایشان به سوی نوار غزه بود، روستاهایی که سکونت‌گاه‌های مورد حمله واقع شده در روز ۷ اکتبر، بر ویرانه‌های آن‌ها بنا شده بودند. این فلسطینیان بی‌وطن شده [ی ساکن در غزه]، بخشی از آن ۷۵۰ هزار فلسطینی بودند که خانه‌هایشان را از کف دادند و پناهجو شدند.

جهان، متوجه این پاکسازی قومی شد، اما آن را محکوم نکرد. در نتیجه، اسرائیل در تلاش برای کسب اطمینان از کنترل کاملش بر فلسطین تاریخی، دست یازیدن به پاکسازی قومی را ادامه داد، تا فلسطینیان بومی باقی‌مانده، به حداقل تعداد ممکن برسند. این فرایند، شامل اخراج ۳۰۰ هزار فلسطینی طی جنگ ۱۹۶۷ و در رخداد‌های متعاقب آن، و نیز اخراج بیش از ۶۰۰ هزار فلسطینی از کرانه‌ی باختری، اورشلیم و نوار غزه، از آن زمان به بعد، می‌شود.

بستر دیگر، اشغال کرانه‌ی باختری و غزه توسط اسرائیل است. در ۵۰ سال گذشته، نیروهای اشغالگر در این قلمروها به مجازات دسته‌جمعی دائم فلسطینیان پرداخته‌اند و ایشان را در معرض آزار دائم سکونت‌گزینان و نیروهای امنیتی اسرائیلی قرار داده و صدها هزار نفر از آنان را زندانی کرده‌اند.

از زمان انتخاب دولت کنونی بنیادگرا و موعودگرای اسرائیل در نوامبر ۲۰۲۲، همه‌ی این سیاست‌های خشن به سطوحی بی‌سابقه رسیده است. تعداد فلسطینیان کشته شده، مجروح شده و بازداشت شده در کرانه‌ی باختری اشغالی افزایش چشمگیری داشته. علاوه بر این، سیاست‌های دولت اسرائیل در قبال مکان‌های مقدس مسیحی و مسلمان در اورشلیم بیش از پیش پرخاشجو گشته است.

و در نهایت، زمینه‌ی تاریخی بعدی، محاصره‌ی ۱۶ ساله‌ی غزه است؛ جایی که تقریباً نیمی از جمعیت آن کودک هستند. پیشتر در سال ۲۰۱۸، سازمان ملل داشت هشدار می‌داد که نوار غزه تا سال ۲۰۲۰ به مکانی نامناسب برای [زیست] انسان بدل خواهد شد.

مهم است به خاطر داشته باشیم که این محاصره، پس از آن اعمال شد که در پی خروج یک‌جانبه‌ی اسرائیل از این قلمرو، حماس در انتخاباتی دموکراتیک پیروز شد. چه بسا مهم‌تر، این است که به دهه‌ی ۱۹۹۰ باز گردیم، زمانی که در پی پیمان اسلو، دورتادور نوار غزه فنس کشیده شد و بدین‌وسیله اتصال آن با کرانه‌ی باختری و اورشلیم اشغالی قطع گردید.

جداسازی غزه، فنی که گرداگرد آن است، و نیز یهودی‌سازی فزاینده‌ی کرانه‌ی باختری نشانه‌ای آشکار از آن بود که در چشم اسرائیلیان، پیمان اسلو به معنای ادامه‌ی اشغال با روش‌های تازه بود، و نه مسیری برای دستیابی به یک صلح راستین.

اسرائیل، نقاط خروجی و ورودی به غزه‌ی زاغه‌نشین را کنترل می‌کرد و حتی نوع غذایی که وارد می‌شد را نیز تحت نظر می‌گرفت – و در مواردی حتی بر شمار کالری‌های غذای وارد شده اعمال محدودیت می‌کرد. حماس، با شلیک راکت به مناطق غیرنظامی‌نشین در اسرائیل، به این محاصره‌ی بی‌ثبات‌ساز واکنش نشان می‌داد.

دولت اسرائیل ادعا می‌کرد که انگیزه‌ی این حملات، برخاسته از سودای ایدئولوژیک این جنبش برای کشتن یهودیان – و نوع تازه‌ای از نازیسم – است؛ و بدین ترتیب هم بستر ماجرای نکبت و هم بستر محاصره‌ی غیرانسانی و وحشیانه‌ی تحمیل شده بر دو میلیون انسان و سرکوب هم‌وطنانشان در دیگر بخش‌های فلسطین تاریخی را نادیده می‌گرفت.

از جهات بسیاری، حماس تنها گروهی بود که وعده‌ی انتقام جستن یا پاسخ دادن به این سیاست‌ها را می‌داد. اما، نحوه‌ی پاسخ دادن حماس ممکن است به اضمحلال آن، لااقل در نوار غزه، منتهی شود، و بهانه‌ای برای سرکوب بیشتر مردم فلسطین دست و پا کند.

بی‌رحمی حمله‌ی حماس را به هیچ طریقی نمی‌توان توجیه کرد، اما این بدان معنا نیست که نشود این حمله را توضیح و بستریابی کرد. خبر بد این است که با وجود وحشت‌بار بودن این حمله، و به‌رغم هزینه‌ی انسانی سنگین هر دو طرف، این تهاجم، رخدادی نبود که بازی را عوض کند. حال، این امر، چه معنایی برای آینده در خود دارد؟

اسرائیل کماکان دولتی باقی خواهد ماند که توسط یک جنبش استعماری سکونت‌گزین تأسیس شده، جنبشی که همچنان بر دی‌ان‌ای سیاسی اسرائیل مؤثر خواهد بود و ماهیت ایدئولوژیک آن را تعیین خواهد کرد. این بدان معناست که اسرائیل، به رغم بازنمایی خودش به عنوان تنها دموکراسی خاورمیانه، دموکراسی‌ای تنها برای شهروندان یهودی‌اش باقی خواهد ماند.

منازعه‌ی درونی اسرائیل، که تا ۷ اکتبر اسرائیل را سخت گرفتار خود کرده بود، میان آن‌چه که می‌توان دولت یهودا نامیدش – یعنی دولت سکونت‌گزینی که می‌خواهند اسرائیل دین‌سالارتر و نژادپرست‌تر باشد – با دولت اسرائیل – که می‌خواهد وضع موجود را حفظ کند – باز هم سر بر خواهد آورد. در واقع، نشانه‌های بازگشت این منازعه‌ی درونی به‌همین سرعت هم آشکار شده است.

اسرائیل کماکان یک دولت آپارتاید – مبتنی بر آن‌چه که تعدادی سازمان حقوق بشری اعلام کرده‌اند – باقی خواهد ماند، فارغ از آن‌که وضعیت در غزه به چه چیز منتهی گردد. فلسطینیان ناپدید نخواهند شد و به مبارزه‌شان برای آزاد شدن ادامه خواهند داد؛ در حالی که بسیاری از جوامع مدنی در کنار فلسطینیان می‌ایستند و دولت‌های همان جوامع از اسرائیل پشتیبانی می‌کنند و مصونیتی استثنایی را برای اسرائیل فراهم می‌سازند.

و راه برون‌رفت، هنوز همان راه پیشین است: قسمی تغییر رژیم در اسرائیل که منجر به حقوق برابر از رود تا دریا برای همگان شود، و امکان بازگشت پناهجویان فلسطینی را فراهم کند. در غیر این صورت، چرخه‌ی خونریزی پایان نخواهد یافت.

پی نوشت:

۱- Anti-semetism – یهودستیزی یا سامی ستیزی. از آن جا که در سامی ستیزی تاریخی و مسلط در اروپا، وجه نژادی این تبعیض گذاری برجسته بوده، و نه وجه دینی آن، تعبیر سامی ستیزی دقیق تر از یهودستیزی به نظر می رسد.